

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان:

جلسه با دانشجویان - مباحث عقیدتی - ۷

تاریخ سخنرانی: ۱۳۹۹/۰۵/۰۸

کد سخنرانی: ۱۰۸۴-۱۳۹۹۰۵۰۸

پایگاه ندای پاک فطرت

www.nedayepakefetrat.ir

  @nedayepakefetrat

فهرست

۳		قوه عقل و خواص آن
۳		نقش دین در زندگی انسان
۴		اعمال انسان با عقلش سنجیده می شود
۵		ناتوانی روان شناسی غرب در تعریف عقل
۶		نور عقل فقط نزد خداوند است
۶		رابطه متقابل بین عقل و گناه
۷		رشد عقل و سیر زندگی
۸		غفلت، عامل ندیدن عالم واقع
۹		غفلت انسان و فراموشی راه
۱۰		در رشد عقل زیبایی و لذت وجود دارد
۱۰		حکمت، ثمره درخت عقل
۱۱		عوض شدن جای خنده و گریه با باز شدن حقایق عالم واقع
۱۱		سؤال:
۱۲		پاسخ:
۱۲		سؤال:
۱۲		پاسخ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

نَسْتَعِذُّ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا نُحِبُّ وَ تَرَضَى

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ آخَرَ تَابِعَ لَهُ عَلَى ذَلِكَ، اللَّهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتْ الْحُسَيْنَ، وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعاً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَا لَكَ يَوْمَ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ

قوه عقل و خواص آن

خلاصه بحث جلسه قبل این بود که خداوند متعال برای انسان یک قوه‌ای داده است به عنوان قوه عقل؛ که این قوه، خیلی شگفت‌انگیز است و فوق‌العاده اسرار پیچیده‌ای دارد. این آثاری که از عقل عرض کردیم یک جزئی از نمونه [آثار شگفت‌انگیز عقل است]. عقل یک قوه‌ای است که اولاً روش و آیین و قوانین خلقت ساختار ما را به ما نشان می‌دهد، و ثانیاً ما را برای عمل بر آن قوانین ملزم می‌کند؛ منقاد می‌کند برای او؛ تسلیم می‌کند برای او؛ و از همه این‌ها جالب‌تر این که ما احساس جبر هم نمی‌کنیم و بلکه برای این جبر خشنود هم می‌شویم. به ذهن احدی هم نمی‌آید که من اختیار دارم، چرا تسلیم قوانین شوم؟ [با] رضایت کامل تسلیم آن‌ها می‌شود. انسانی که از ده طبقه می‌بیند که پرت شود و تکه پاره می‌شود هرگز این کار را نمی‌کند. این را عقل می‌گوید که انجام نده و تسلیم عقل هست. اگر عقل را کنار بگذاریم بلافاصله این کار را انجام خواهد داد. خود عقل راهنمایی می‌کند که پله، پلکان، آسانسور این‌ها را چگونه درست کن و قوانین آن را رعایت کن و ساختار او را بریز، و عقل ما ملزم می‌کند که باید از طریق آن بالا و پایین بروی. ما هرگز برای این جبر عقل ناراحت نیستیم، و با همه وجود خوشحال هستیم و دنبالش هستیم. چقدر مطلب طبیعی است. عقل بر کلیه امور زندگی ما عنایت دارد و اثر دارد. کوچک‌ترین کار ما در زندگی در همه ابعاد زندگی؛ [جایی را] نداریم که آنجا عقل این اثر هدایتی و ساختاری را نداشته باشد.

نقش دین در زندگی انسان

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمایند: «إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ وَ لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ»^۱. کلام حضرت این هست که هر کس در مرتبه‌ای از زندگی خود آنچه که عاشق خیر است در باب عقل اوست که او را این طور به آن سو می‌کشاند و دین معنای جامع همه این‌هاست که این‌ها را برای ما یک چیز محدود و جدای از متن زندگی نشان داده اند. عقل یک چیز شگفت‌انگیزی است.

۱- همانا تمام خوبی به خرد درک می‌شود و آنکه خرد ندارد دین ندارد. بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۵۸

حضرت می‌فرماید: «قَوَامُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ»^۱. می‌بینید دوباره دین را می‌آورد. پایداری و قوام انسان عقل اوست.

در جایی امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَزِيلَ مِنْ عَبْدٍ نِعْمَةً كَانَ أَوَّلُ مَا يُعَيِّرُ مِنْهُ عَقْلُهُ»^۲. اگر خداوند اراده کند که از بنده‌ای نعمتی را بگیرد و از او زائل کند اول چیزی که از او می‌گیرد عقل اوست. عقل او را تغییر می‌دهد. این‌ها مربوط به سراسر نفس نفس تمام ذرات زندگی ماست. این که دین را جدا کردن از عقل، از زندگی، از مسائل مهم زندگی، از علم [نشان دادند]، این‌ها یک خیانت‌های بزرگی است که دست‌های استکباری در کار است.

ما همان‌طور که دست‌مان را به آب جوش نمی‌زنیم که تاول می‌زند و آتش می‌گیرد، عقل اجازه نمی‌دهد؛ این‌ها همه در شعاع دین هستند. منتها دین دایره‌اش بسیار وسیع‌تر از این هست که ما تصور کنیم.

در جای حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «أَصْلُ الْإِنْسَانِ لُبُّهُ وَعَقْلُهُ دِينُهُ»^۳. چه ما بگوییم انسان، چه بگوییم حقیقت عقل. این دو، یک چیز هست. اگر قرار بود عقل به صورت یک چیز مادی بروز کند آن همان انسان است «أَصْلُ الْإِنْسَانِ لُبُّهُ»، لب همان مغز عقل [است]. قبلاً عرض کردیم عقل مراتب بی‌شماری دارد. ان شاء الله در بحث عقل شناسی آمده که مراتب این حقیقت شگفت‌انگیز چقدر جالب است و کل موجودات عالم را فرا گرفته است، به تناسب ظرفیت خودش؛ منتهی آن جا عرض کردیم عقلی که به انسان داده شده، آن دیگر مهم‌ترین صورت عقل بر حقیقت انسان است که بحث خودش را دارد. فلذا «لُبُّهُ»، اگر حقیقت درون عقل را بخواهیم می‌شود «لُبُّ» که در قرآن با اصطلاح اولی الباب آورده شده است «وَعَقْلُهُ دِينُهُ».

اعمال انسان با عقلش سنجیده می‌شود

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ مِنْ أَهْلِ الْجِهَادِ وَ مِنْ أَهْلِ الصَّلَاةِ وَ الصَّيَامِ وَ مِمَّنْ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ مَا يُجْزَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِ»^۴. شخص هر چقدر اهل جهاد، نماز، روزه، امر به معروف و نهی از منکر باشد روز قیامت آن مقداری که پاداش داده خواهد شد، به مقدار عقل اوست. هر چه درباره عقل بخواهیم بحث کنیم چون زندگی‌مان با عقل در ارتباط است، پایان ناپذیر است. آنچه که جای تأسف دارد این است که عقل با همه عظمت و فوق‌العادگی که دارد در واقع مظلوم واقع شده است. یکی از واژه‌هایی که خیلی مظلوم واقع شده در معارف الهی یکی هم عقل هست. وقتی اسم عقل را می‌آوریم همه ارزش قائل هستیم و

۱- استواری مرد به خرد او است، هر که خرد ندارد دین ندارد. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۴

۲- هر گاه خداوند بخواهد نعمتی را از بنده‌ای بگیرد، نخستین چیزی که در او تغییر می‌دهد خرد اوست. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۹۴

۳- اصل آدمی خرد اوست و عقلش دین اوست. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۸۲

۴- آدمی اهل جهاد و نماز و روزه و امر به معروف و نهی از منکر است، اما در روز رستاخیز جز به اندازه خردش پاداش داده نمی‌شود. تفسیر نور الثقلین،

همه دنبالش هستیم، همه ادعای آن را داریم، تا جایی که اگر به آدم احق بگوئیم عقل نداری ناراحت می‌شود. اما اجازه ندادند این عقل شناخته شود تا جایی که الان برای ما تعریف عقل [را] بیاوردند، فوراً اول یک مجموعه‌ای [را] تصور می‌کنیم، در درون مجموعه چند گرم چربی و پی تصور می‌کنیم. منتها آنجا دیگر نمی‌توانیم از آن پایین‌تر برویم. می‌بینیم این سیستم چند گرم پی [با] یک سری سیستم‌های بسیار پیچیده، فوق‌العاده دقیق و ظریف با محاسبات الکترونیکی دارد کار می‌کند. تا عقل نزد ما مطرح می‌شود این را تصور می‌کنیم. جل‌الخالق! چقدر عقل مظلوم هست! حالا فو‌قش اگر این جا ببینیم شورش در می‌آید اگر عقل نگوئیم، می‌گوئیم فعل و انفعالات فیزیکی و شیمیایی این چند گرم پی همان عقل می‌شود، همان مغز می‌شود. مغز را با عقل قاطی می‌کنیم تا چیزی درست کنیم.

ناتوانی روان‌شناسی غرب در تعریف عقل

یکی از روان‌شناسان غرب که ادعاهایی هم داشته در جلسه‌ای اتفاقی همدیگر را دیدیم، گفتیم شما که این همه درباره روان‌شناسی ادعاهایی دارید که این را با تجربه کسب کردید، یک منع عظیم و عمیق و سرچشمه ندارید. ادعاهای‌تان نتیجه تجربه و اینهاست. شما کل روان را برای ما تعریف کنید و بگوئید روان کجا این همه شگفتی‌ها را می‌گیرد؟ ایشان بعد کلی حرف زدن [از] سیستم‌های اعصاب و مغز و شگفتی‌های مغز و عقل رسید و آنجا دیدیم در تعریف عقل قاطی کرد. نتوانست یک معنای درستی درباره عقل و قلب و رابطه این‌ها با این سیستم‌ها بیاورد و فقط توجیه می‌کردند. البته ایشان تقصیر ندارند، هیچ احدی نمی‌تواند در این عالم چنین بینشی را پیدا کند. باید بیاییم در مکتب اهل بیت علیهم السلام، باید بیاییم در آن مکتبی که خالق این مغز، خالق این اعصاب، خالق این مجموعه، خالق این حقیقتی که بین سیستم ساختار این مغز چند گرمی با این همه پیچیدگی‌ها با آن قوه‌ای که در عالم حقیقت هست. در واقع سیستم [این عقل] مربوط به فوق‌العادگی آن عقل هست. نه مستقلاً برای این هست.

ما اگر یک دستگاه برقی را می‌بینیم که فوق‌العاده پیچیده است این برای خودش نیست. این قوه برق هر چقدر پیچیده و فوق‌العاده‌تر است که این می‌خواهد یک تناسبی و یک سنخیتی پیدا کند تا از آن بهره بگیرد. نه این که مستقلاً برای خودش هست. اگر یک ذره‌ای به ساختارش آسیب برسد، دیگر قابلیت سنخیت با آن حقیقت فوق‌العاده برق ندارد. بگذریم زیرا این‌ها در جای خود باید بیشتر بحث شود.

بنابراین عقل فقط در مکتب اهل بیت علیهم السلام قابل تعریف و شناخت است که هر چقدر ما آن را بیشتر بشناسیم همان مقدار در زندگی‌مان تأثیر سرنوشت‌ساز دارد. حالا بنده در این جلسه چون قصد نداشتم در عقل ورود کنم اجمالاً یکی دو روایت می‌خوانم و توضیحاتش بماند برای بعد ان شاء الله.

نور عقل فقط نزد خداوند است

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرمایند: «إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ مِنْ نُورٍ مَخْزُونٍ مَكْنُونٍ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ الَّذِي لَمْ يَطْلُعْ عَلَيْهِ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ»^۱. نمی‌گوید چند گرم فسفر و مواد گوناگون، [بلکه] می‌گوید عقل را از نور آفرید. «مَخْزُونٍ»، خواص شیمیایی مواد در نهایت به عناصر آن مربوط می‌شود. در عناصر نیز دنیا عاجز مانده که در نهایت رسیدیم به اتم و رسیدیم به انرژی. خب حالا چه؟ به نهایت عمق هم رفتیم این نیست که! حضرت می‌فرمایند نوری که «مَخْزُونٍ مَكْنُونٍ» از یک خزینه پنهانی آن نور ساطع شده است. از حیث زمان «فِي سَابِقِ عِلْمِهِ»، در علم ازلی خداوند متعال این نور مخزون مکنون بوده که عقل از آن نور عقل شده؛ «الَّذِي لَمْ يَطْلُعْ عَلَيْهِ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ» انسان که جای خود دارد هیچ ملک مقرب و نبی مرسل حتی از آن خزینه آگاهی ندارد که چیست و چگونه است. روایات جالبی است در شناخت عقل که بنده برای اینکه بحث طولانی نشود و این بخش را بتوانیم جمع بندی کنیم خلاصه عرض می‌کنم.

رابطه متقابل بین عقل و گناه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرمایند: «مَنْ قَارَفَ دَنْبًا، فَارَقَهُ عَقْلٌ لَا يَرْجِعُ إِلَيْهِ أَبَدًا»^۲. اگر کسی گناهی انجام داد همان مقدار از او عقل جدا می‌شود و تا ابد آن عقل به او بر نمی‌گردد. البته بحث توبه، بحث مفصلی است که دوباره جبران آن معنا موضوع خاص خودش را دارد. اما اگر توبه نکند گرفتار می‌شود.

مولا علی علیه السلام می‌فرمایند: «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ»^۳. در بحث عبودیت، این روایت یک بخشی از جمع بندی عرایض مان [است]. «مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ» این عبودیت، افضل از چیزی است که در عالم به وسیله عقل باشد چیز دیگری نیست، که این عبودیت با عقل تحقق پیدا می‌کند. عرض کردیم چقدر طبیعی است رابطه عقل با قوانین ساختاری و تسلیم به این قوانین ساختاری.

در جلسه اول یا دوم عرض کردیم که عزیزان در این بحث‌ها ما را همراهی می‌کنند با دقت در مباحث و با نگاه حسی نه صرفاً با نگاه ذهنی. مثلاً وقتی ما بحث ساختار را عرض می‌کنیم، در ذهن نگذاریم [که] ساختار این است که «س، خ، ت، ر»؛ نه، ببینیم در فضای حسی وقتی صحبت از ساختار می‌شود ببینیم چه حسی و چه حالی پیدا می‌کنیم. یک ناخن از ساختار را اگر بخواهند کم کنند چه وضعیتی پیش می‌آید؟ چه اضطرابی چه ناراحتی پیش می‌آید؟ عکسش هم همین است. اگر یک میوه‌ای [یا] یک غذایی قوه عضله دست من را دو برابر کند چقدر کیف می‌کنم؟ این‌ها جزء ساختار من

۱- خداوند خرد را از نوری آفرید که در علم ازلی او اندوخته و نهفته بود و هیچ پیامبر مرسلی و هیچ فرشته مقرّبی از آن اطلاع نداشت. بحار الأنوار،

ج ۱، ص ۱۰۷

۲- آن که مرتکب گناهی شود، خردی از او جدا می‌شود که هرگز به سویش باز نمی‌گردد. المحجّة البيضاء ج ۸، ص ۱۶۰

۳- خداوند به چیزی برتر از خرد، عبادت نشده است. الکافی، ج ۱، ص ۱۸

است، اگر چند تا مو از ابرویم بریزد در ساختار وجودی بنده، همین مقدار ساختار وجودیم کمبود پیدا کند، چقدر مضطرب می‌شوم، خجالت می‌کشم، زندگی‌ام به هم می‌ریزد. اما بر عکس اگر فلان گیاهی، فلان غذایی، فلان دوربینی چند برابر قوه بینایی ساختار من را بیشتر کند، چقدر کیف می‌کنم. زندگی‌ام با این ساختار در چه ارتباطی است؟ وقتی می‌فرماید عقل این است که قوانین ساختار شما را به شما نشان می‌دهد، آن هم ساختار در عوالمات پیش رو که دست خودت داده‌اند، آن وقت چه احساسی پیدا می‌شود؟ منتها توجه به آن ندارم. [وقتی توجه ندارم] آن وقت عبودیت و تسلیم قوانین با عقل یک معنای واهی را در زندگی من ایجاد می‌کند؛ ولو الفاظشان متفاوت هست.

مثلاً فرض بفرمایید ما می‌خوانیم که لباس را خیس کردم؛ این یک عبارتی است. یک وقت می‌گوییم آب روی لباس ریختم؛ این هم عبارت دیگری است. یک وقت می‌گوییم لباس را در آب حوض فرو بردم؛ این هم عبارت دیگری است. در هر یک از این عبارتها شاید یک نکته‌ای مد نظر من بوده است و به خاطر آن نکته این عبارت متفاوت بوده است. اما در واقع مضمون‌ها یک حقیقتی را می‌خواهد بیان کند؛ یک چیز است و این که بالاخره این لباس خیس شد.

حالا چه بگوییم عبودیت، چه بگوییم تسلیم بر قوانین، چه بگوییم عقل، نقش عقل در زندگی انسان، این‌ها در واقع یک معنا خواهد شد و اگر این معنا باز شد آنجا آن معانی ناقص و ذهنی که درباره عبودیت هست کنار خواهد رفت. جالب این که یکی دیگر از ویژگی‌های عقل که شگفت‌انگیز است برخلاف نیروهای دیگر این است که خودش خودش را آگاهی می‌دهد. این خیلی مطلب مهمی است که در مباحث بعدی باید بیشتر باز شود. یعنی در عین حال که این قوانین را می‌شناسد، می‌بیند که این قوانین را می‌شناسد و می‌بیند که از تسلیم برای این قوانین چه لذتی می‌برد، و می‌بیند که نتیجه این‌ها چه می‌خواهد باشد، و می‌تواند از این نتیجه بگیرد که حالا که این مقدار لذت‌بخش است، پس قوی‌تر از این‌ها چقدر لذت‌بخش‌تر خواهد شد.

رشد عقل و سیر زندگی

اینجا یک مثالی عرض کنم تا این قسمت بحث را جمع کنیم. ما یک نوزادی را در نظر بگیریم که نوزاد به لحاظ داشتن پایین‌ترین درجه عقل چیزی نمی‌فهمد. شما ایشان را در انبار شکلات بگذارید، یا دورش را پر از بادکنک کنید، اصلاً برایش مفهوم ندارد. اما یک مقدار که عقل بزرگ‌تر می‌شود و رشد می‌کند حالا می‌بینیم که به خاطر یک شکلات چقدر گریه می‌کند؛ به خاطر بادکنک از شدت ناراحتی دیگر خواب ندارد. این مقدار عقل رشد کرد و این مقدار آشنایی دارد. اما اگر برای این بچه یک چک صد میلیون تومانی بدهیم برگه را پاره می‌کند. هر چقدر هم که توضیح بدهیم که این را کاغذ حساب نکنی، با این برگه می‌توانی هر شکلات با هر رنگ و با هر مزه‌ای که بخواهی [بخری]. عقلش به آن رشد نرسیده که متوجه شود من چه می‌گویم. چرا که فقط حس حیوانی می‌کند آن را قبول دارد. هر چقدر بگوییم در این کاغذ از هر بادکنک از هر مدل از هر رنگ بخواهی این جا هست، بگوییم اصلاً بالاتر از این‌ها که تو دنبالش هستی در این چک هست که تا به حال ندیدی، چرا که بینی قبلی‌ها را رها می‌کنی؛ برایش مفهوم ندارد. اصلاً این که می‌گوییم در درون این چک این‌ها است، خیال می‌کند که در درون این پاکت هست که باید باز کند و ببیند در درونش چیست.

معنای لغت در درون را نیز نمی‌داند. فقط یک صدایی از ما می‌شنود. اما زندگی‌اش محصور آن مقدار از احساس است که عقلش آن مقدار محصور است. اما همین بچه اگر ده سال، بیست سال بزرگ‌تر شود، حالا وقتی به او بگوییم که این چک را می‌خواهی یا یک صندوق بادیکنک، می‌بینیم که انتخابش چک هست. اما اینجا نیز عقل به چه مرتبه‌ای از رشد رسیده؟ می‌گویید من چک را می‌خواهم؛ دیگر بادیکنک و انبار شکلات می‌خواهم چه کار کنم! می‌روم اثاث خانه تهیه می‌کنم، لوازم خانه که اصلاً ارزشش با آن قابل مقایسه نیست [می‌خرم]. اگر عقلش بیشتر و بالاتر کار کند، می‌گوید آن مقدار وسایل ضروریات خانه را می‌خرم، بقیه این را به تنگ‌دستان و فقرا می‌دهم. آن‌ها نیز رفع نیاز کنند من هم لذتی ببرم. عقل دارد به ایشان این حکم را می‌کند. دارد ده‌ها میلیون می‌بخشد و کیف هم می‌کند. ایشان درجه عقلش وقتی بالاتر رفت می‌گوید ایثار کنم. این پول را حتی به زور به فقرا می‌دهم.

غفلت، عامل ندیدن عالم واقع

هر چقدر عقل بالا و به افق بالاتر می‌رود، زندگی هم به همان اندازه به طور طبیعی بالا می‌رود. این‌ها همه سیر طبیعی است. دین زندگی کاملاً طبیعی است، به مقداری که عقل آن اندازه رشد کرده است. یک نکته‌ای اینجا هست که یادآور شویم اینجا و از جمع بندی بگذریم. این کودک دو سه ساله که هرگز چک را قبول نمی‌کند و آن را پاره می‌کند و کنار می‌گذارد؛ این در عالم واقع این گونه نیست، بلکه در عالم واقع عاشق این چک است، عاشق این صد میلیون است، بالاتر نگاه کنیم عاشق ایثار به مؤمن است از طریق این چک؛ اما چون عقل به آن رشد نرسیده است بین این نقص عقل او و واقعیت در عالم عقل او یک دیواره کشیده شده است که این دیواره همان غفلت و جهل است و نمی‌گذارد به عالم واقع خودش که به دنبال آن است همان را اطاعت و دنبال کند، این پرده نمی‌گذارد، والا در عالم واقع وقتی این پرده کنار برود، چون بعد ده پانزده سال رشد کرده است و به تدریج این پرده را پاره کرده است الان آن واقع آن روز او ظهور و بروز پیدا کرده است. پس ما یک زندگی داریم که مطابق با عالم واقع هر انسانی است و یک زندگی داریم که مطابق با پرده غفلتی است که بین او و عالم واقع ایجاد شده است.

یک کسی بچه جگر گوشه و نازدانه او در یک مسافرتی و یا در یک حادثه‌ای بد جور مبتلا شده است و در یک بیمارستان در حال احتضار است و چهار پنج روزی در این وضعیت است؛ اما پدر و مادر، بین او و آن عالم واقع او یک جهل و یک غفلت و مانع ایجاد کرده است. لذا می‌بینیم دارد می‌گوید و می‌خندد و جشن می‌رود و مراسم جشن برپا می‌کند و کیف می‌کند و در اوج است، در حالی که همین الان در عالم واقع در گریه و ناله و فریاد و فغان است؛ همین الان در عالم واقع، اما در عالم غفلت درست برعکس عمل می‌کند. این یک نکته دقیق تربیتی است که بحث بسیار مهمی است ان شاء الله در مباحث بعدی عالم واقع و عالم غفلت باید بیشتر باز شود.

بنابراین انسان در عالم واقع، یعنی آن مراحل بالای عقل که می‌تواند از آن بهره‌مند گردد و حتی به اوج عقل برسد و از آن زندگی بهره‌مند باشد و تازه بفهمد که برای چه خلق شده است و برای چه زندگی می‌کند و تمام امورات این عالم، آن معنا را پیدا خواهد کرد و معنای درون این چک، درون آن باز می‌شود. انسان در عالم غفلت برخلاف عالم واقع خود

زندگی می‌کند و این جاست که ما به اهل بیت علیه السلام یک نیاز حیاتی داریم و فقط تعصبی نیست و ما نمی‌گوییم که شیعه هستیم و به اهل بیت سلام الله علیه تعصب داریم و همه بیایند حرف ما را گوش دهند. خیر؛ ما می‌گوییم هیچ وقت و اصلاً اسم شیعه و اسم اهل بیت علیه السلام را کنار بگذاریم و شما همین مقدار عقلی که دارید، نمی‌گوییم عقل خیلی بالا، بیایید کلمات این انوار مقدسه را با دقت بررسی کنید. چطور فرضیه‌های فلان مغز الکلی را بررسی می‌کنید، به خاطر جوی که شما را گرفته است، به خاطر احساسات و تحریکات گوناگون و به هر دلیلی، به همان مقدار، به همان جدیت، همان کلمات را بررسی کنید. آن وقت اگر دیدید که عجب مطلبی دارد و عجب راهنمایی‌هایی می‌کند و عجب راهی را نشان می‌دهد که من در عالم واقع دنبال همین بودم، عجب غفلتی از من کنار می‌زند، عجب واقعیت‌هایی که من ضد آن را داشتم و با دست خودم خودزنی می‌کردم. یواش یواش می‌فهمیم که اهل بیت علیه السلام یک گروه متعصبانه و یا حزب خاصی نیستند این همان حقیقت عالم خلقت است که کامل‌ترین انسان که کامل‌ترین درجه عقل را دارا است. چرا ما می‌رویم دنبال فلان استاد که در فلان کشور است؟ برای اینکه می‌گوییم این مقدار رشد او از ما بیشتر است. مگر غیر این است؟ دنبال همین هستیم دیگر.

حالا همه دنبال همین هستند؟ خیر چون آن‌ها غافل هستند؛ من چرا حاضرم خانه‌ام را بفروشم بروم فلان جا تا از فلان استفاده کنم؟ برای این که متوجه شدم. با وجود اینکه هر دو انسان هستیم و حتی هیکل من از او درشت‌تر هم هست اما من دنبال آن علم و آن عقل که در درجه بالا بهره‌مند است، هستم. عبودیت و تسلیم عقل؛

غفلت انسان و فراموشی راه

لذا حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «وَيْلٌ لِّمَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْغَفْلَةُ فَغَشِيَ الرَّحْلَةَ وَ لَمْ يَسْتَعِدَّ»^۱. وای به چنین کودک بیچاره‌ی رشد نیافته‌ی محدودالعقلی که در غفلتی گرفتار است و برخلاف واقعیت خود عمل می‌کند، «فَنَسِيَ» یعنی چی؟ یعنی در حال کوچ کردن، یعنی در حال وسعت عالم پیش رو، با وجود اینکه عالم دیگر را احساس کرده که از آن‌ها گذر کرده و زندگی چگونه بود و اختلاف آن‌ها و حساسیت آن‌ها و محدوده‌های‌شان آن‌ها، همه این‌ها را با همه وجود خود دید و الان هم می‌بیند که همچنان در حال گسترش است و در حال رحلت است و باید استعداد این را آماده کند، اما «فَنَسِيَ» این فراموشی و غفلت کاری با او کرده است که بر خلاف او کار می‌کند. حضرت می‌فرماید: «صَادُوا الْغَفْلَةَ بِالْيَقِظَةِ»^۲. با این غفلت به وسیله بیداری و به وسیله بیدار شدن جنگ کنید. حضرت با چه زبانی با ما صحبت کند تا ما بیدار شویم؟ با چه زبانی؟ مثل اینکه من به کودک بگویم بچه جان این کاغذ را هر چی دوست داری هر مدل اسباب بازی و بالاتر [از آن هم هست]، ما ناچاریم احساسی حرف بزنیم.

۱- وای بر کسی که غفلت بر او چیره آید و در نتیجه، سفر [آخرت] را فراموش کند و خود را آماده نسازد. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۲۲۷

۲- به وسیله دانش با نادانی بستیزید. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۳۱۰

در رشد عقل زیبایی و لذت وجود دارد

حضرت می‌فرماید: «لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَلَوْ بِسَفْكِ الْمُهْجِ وَخَوْضِ اللَّجَجِ»^۱. ای کاش این مردم می‌دانستند در رشد علم و رشد عقل چه زیبایی‌ها و چه لذت‌ها و چه خبرهایی است. علم همان عقلی است که از عقل شکوفایی پیدا می‌کند. حالا آن علم نظری ربطی به این ندارد و با هم قاطی نشود؛ اگر این عقل را بتواند رشد دهد، نمی‌داند که آن را از این کودکی عالم به وسعت جهان هستی به عالم‌های وسیع تر از این وارد می‌کند؛ البته دنبال آن می‌رفت. عاشقانه دنبال آن می‌رفت، آنچنان عشق به سرش می‌زد که اگر حقایق آن طرف دریا بود و این، این طرف دریا بود خود را به دریا می‌زد، «وَلَوْ بِسَفْكِ الْمُهْجِ وَخَوْضِ اللَّجَجِ»، از شدت عشق اصلاً نمی‌دانست در دریا گرفتار امواج وحشتناک خواهد شد، غرق خواهد شد، طعمه حیوانات دریایی خواهد شد؛ آنچنان عشق به سر او می‌زد. حضرت با چه زبانی با ما سخن بگوید؟ با چه زبانی به ما بفهماند که ای انسان تو یک قوه‌ای داری؛ این مقدار که از کودکی آوردی این نیست. [بلکه] یک نمونه و یک آیه و یک نشانی است که می‌خواهد به تو بگوید آن قوه چه قوه جالبی است که وقتی درجه آن یک ذره بالا می‌رود این همه زندگی تو عوض می‌شود.

آن وقت مولا علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ عَرَفَ الْحِكْمَ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى الْإِزْدِيَادِ مِنْهَا»^۲. نمی‌دانی چه لذتی دارد اگر کسی یک جرعه‌ای از عوالم رشد بالای عقلی و این معارف بجشد، بی صبری می‌کند؛ الان که بی خیال و بی تفاوت است برای این است که در غفلت زندگی می‌کند در عالم واقع عاشق آن حقایق است؛ کافی است که آن پرده کنار برود، تمام می‌شود و بی صبری می‌کند نمی‌تواند تحمل کند.

حکمت، ثمره درخت عقل

در جایی می‌فرماید: «الْحِكْمَةُ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ فِي الْقَلْبِ وَ تُثْمِرُ عَلَى اللِّسَانِ»^۳. این عقاید این طور نیست که از بیرون ریخته بشود؛ تو باید طوری تربیت شوی که «الْحِكْمَةُ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ فِي الْقَلْبِ»، این حقایق از درون می‌روید و میوه آن به بیرون و بر زبان جاری می‌شود.

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا»^۴. ای کاش این مردم زیبایی‌های سخن ما را می‌دانستند، «لَاتَّبَعُونَا» حتماً پیروی می‌کردند. بچه چطور از ده طبقه خود را پرت زمین می‌کند؟ چون عقل او به آن رشد لازم نرسیده است. یک عاقلی دنبال اوست و از او مواظبت می‌کند که نکند او پرت شود. چرا؟ چرا انسانی که از او

۱- اگر مردم می‌دانستند که علم چه فوایدی دارد، هر آینه در جستجوی آن بر می‌آمدند گر چه در راه آن خون بریزند و در ژرفای دریاها فرو روند. الکافی، ج ۱، ص ۳۵

۲- هر که حکمت را شناخت برای فزون ساختن آن شکیانی ندارد و بدنال آن شتابد. کنز الفوائد، ج ۱، ص ۳۱۹

۳- حکمت درختی است که در دل می‌روید و بر زبان به بار می‌نشیند. غرر الحکم و درر الکلم، ج ۱، ص ۱۱۰

۴- اگر مردم زیبایی‌های سخنان ما را می‌دانستند، از ما پیروی می‌کردند. الوافی، ج ۱، ص ۲۱۵

پنج سال بزرگتر است حتی اسمش هم بیاید که از پشت بام پرت می‌کنم رنگش می‌پرد؟ چه فرقی بین این دو هست؟ هر دو به لحاظ جسمی که کامل هستند؛ چشم و گوش و اعصاب و مغز همه کامل است. این مقدار عقلی است که او با پای خودش خودش را پرت می‌کند، یک کسی را می‌خواهد او را کنترل کند؛ با همه وجود تسلیم این قوانین است. منتها تا وقتی صحبت از قوانین می‌کنیم، قوانین خلاصه می‌شود در همین قوانین مادی، در همین قوانین روزمره زندگی که ما آشنا هستیم؛ همین مقدار که قوانین را محدود کردیم. در حالی که ما یک موجود بی‌نهایت هستیم و عوالماتی پیش رو داریم که به قوانین آن نیازمندیم؛ چه بدانیم و چه ندانیم. حضرت می‌فرمایند: ای کودک اگر بدانی در این ورقه‌ها، در این صفحات که به ظاهر کاغذ می‌بینی چه اسرار و چه حقایقی [است] و برای تو باز شود، «مَحَاسِنُ کَلَامِنَا» زیبایی‌هایی در این است که بلافاصله تسلیم می‌شوی.

عوض شدن جای خنده و گریه با باز شدن حقایق عالم واقع

این روایت را هم بخوانم؛ پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم می‌فرماید: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا يَقُولُ لَصَحَبْتُمْ قَلِيلاً وَ لَبَكَيْتُمْ كَثِيراً»^۱ آن پدر و مادر در عالم واقع نمی‌داند که همین الان آنچه را که می‌دانست و پرده کنار می‌رفت، بلافاصله در اوج جشن بیهوش می‌شدند و ناله و فغان می‌کردند. نمی‌دانند! اگر این انسان می‌دانست، اگر شما می‌دانستید آنچه را که من پیامبر خدا می‌دانم، بسیار گریه می‌کردید حتماً بسیار کم می‌خندیدید. نمی‌خواهد به ما بگوید زندگی‌تان همیشه ماتم‌زده باشد، نه! می‌خواهد بفرماید اگر عالم واقع باز شود آنچه که برای او گریه می‌کنید خواهید دید اتفاقاً جای خنده بود و شما نمی‌دانستید؛ و آن چه که بر آن می‌خندید، جای گریه بود منتها نمی‌دانستید. پس اصل گریه و خنده که در ذات انسان است اصل این نیست که ماتم‌زده باشیم اتفاقاً برعکس است؛ این همه صحبت از لذت و جذبه و عشق و شیرینی که در روایات [است]، می‌خواهد ما را تربیت کند. می‌خواهد شما همیشه سرزنده باشید و نه سرحالی الکی و تخیلی زورزورکی و تلقینی؛ حقیقتاً دلگشا باشید، حقیقتاً با نشاط باشید و از یک حقیقت نشاط بهره‌مند باشید. این‌ها با چی هست؟ این‌ها با عقل و یا بفرمایید با آشنایی به دین؛ شما را با آن تنظیم کند و این پرده غفلت کنار می‌رود و این همه شبهات و این گرفتاری‌ها به برکت آن به اذن و به فضل الهی رفع می‌شود.

سؤال:

یک مثالی زدید راجع به کودک و شکلات و چک، اینطور به نظرم می‌رسد که این کودک وقتی بزرگتر می‌شود سطح معرفت و شناخت آن بزرگتر می‌شود و عقل آن رشد می‌کند. حال سؤال این است که رابطه بین این سطح معرفت و بینش حالا اگر اسم آن جهان‌بینی باشد با عقل و رابطه بین معرفت با عقل اگر این درست باشد؛ چطوری می‌توانیم سطح معرفت و بینش خود را تا سطح عالم واقع بالا ببریم و روز به روز عقل رشد پیدا کند؟

پاسخ:

خدا ان شاء الله حفظ تان کند این سؤالی است که ان شاء الله در جلسه بعد مفصل از محضر روایات و اهل بیت علیه السلام استفاده خواهیم کرد، که خداوند متعال برای انسان دو حجت قرار داده است یک حجت درون آن [که] همان عقل است و یک حجت در بیرون [که] انبیاء علیه السلام هستند که ما یواش یواش از مراحل مقدماتی داریم به بخش های اصلی بحث نزدیک می شویم که موضوع ان شاء الله باز خواهد شد، روش های تقویت عقل و غذای عقل و رابطه آن با دین با آن مقدماتی که به عرض رسید. بنده روایت را اجمالاً بخونم و ان شاء الله توضیحات آن برای جلسه آینده.

امام کاظم علیه السلام می فرماید: «إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالزُّسْلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَيُّمَةُ عَ وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ»^۱. یک سنخیت بسیار جالبی است بین انبیاء و اوصیا علیهم السلام با قوه عقل که در ما وجود دارد که چون این ها سنخیت واحدی دارند، لذا همدیگر را تقویت می کنند و با تقویت همدیگر است که این عقل همچنان رشد می کند و از رشد عقل هم کلمات انبیاء عمیقاً باز می شود و اوضاع را تازه خواهیم فهمید که دین چه حقیقت مهمی بوده است که ما را از آن فاصله انداختند و آن را جدای از زندگی تعریف کرده بودند و کل زندگی من با این کاملاً در دسترس است. هر کس به هر میزان که از عقل بهره مند است به همان میزان از دین بهره مند خواهد شد و یکدیگر را رشد خواهند داد که جلسه آینده این موضوع مفصل تر بحث خواهد شد.

سؤال:

(سؤال نامفهوم است)

پاسخ:

این بحث یک خورده طولانی است و در جایی هم مفصل تر بحث شده است و عزیزان اگر علاقمند شدند به سایت ندای پاک فطرت مراجعه بفرمایند که دقیقاً یادم نیست ده پانزده تا جلسه این مطلب باز شده است و اجمالاً یک اشاره کنم.

در عالم وجود هر کمالی را که تصور کنید، این یک حرکت نزولی و صعودی دارد و هر درجه که نزول پیدا می کند به همان مقدار و ضد آن نمود پیدا می کند؛ مثلاً فرض بفرمایید نور؛ نور یک کمال مطلق دارد، آنجایی که اثری از ظلمات وجود ندارد. اما به اذن الهی و به اراده الهی که بنابراین است که نور نزول پیدا کند و حرکت نزولی داشته باشد از آن لحظه که هر درجه نازل شد همان مقدار تاریکی نمود پیدا کرد؛ اگر هزار درجه نازل شد هزار درجه تاریکی نمود پیدا خواهد کرد. در ده هزار درجه نمود تاریکی قوی تر خواهد شد و نور در درون این درجه تاریکی پنهان می شود. نه اینکه ذاتاً از بین برود، [بلکه] یک حالت پنهان پیدا می کند؛ تا اینکه به آن نقطه حضیض برسد که دیگر انتهای او است. مثلاً

۱- همانا خداوند را بر مردم دو حجت وجود دارد یکی حجت ظاهری و دیگری حجت باطنی، اما حجت ظاهری عبارت از رسولان و پیامبران و امامان است، و اما حجت باطنی عبارت از عقل ها است. بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۰۶

قدرت، قدرت در حقیقت کمال خود ضعف معنا ندارد؛ از آنجا که به امر خدا نزول پیدا کرد آن مقدار و به همان درجه ضعف نمود پیدا خواهد کرد، یعنی ضد خود و همین طور برود تا نقطه کامل خود؛ یعنی ضعف نمود کامل دارد و قدرت در درون آن پنهان است که بحث خیلی مهم و جالبی است. علی ای حال عقل هم همین طور است؛ عقل یک مرتبه کمال دارد که کمال مطلق عقل است که آن در شأن انبیاء و اوصیا علیهم السلام و اهل بیت علیه اسلام [است] که خمیره آن حق می شوند. به امر خدا عقل شروع به حرکت نزولی کرد، هر مقدار که حرکت نزولی کرد آن مقدار ضد او نمود پیدا کرد. حال در روایات ضد او را جهل گفته اند و در بعضی جاها هم وهم آمده است. وهم قوه ای است که ضد عقل است و همان مقدار که عقل در مراتب پایین است نمود وهم به همان مقدار بیشتر است. لذا در کودک که عقل در پایین ترین درجه نزول اوست، ضد او که قوه وهم است، بالاترین نمود را دارد و آن عقلی که در درون وهم پنهان شده است یک حرکت جوهری دارد که شروع به حرکت می کند و هر چه زمینه این حرکت فراهم باشد این بهتر ظهور و بروز پیدا می کند و آن وقت وهم پاره می شود و کنار می رود آن وقت نور عقل است که آثار آن ظهور پیدا می کند. هر مقدار که اجازه ندهیم زمینه حرکت آن و ظهور و بروز آن فراهم گردد؛ همان مقدار قوه جهل و وهم عرض اندام می کند و اسب دوانی می کند.

پس در آن جا اسم ظهور است و در این جا اسم نمود است؛ ظهور با نمود یک فرقی دارد که مفصلاً هم بحث شده است. در نمود یک چیزی هم هست و هم نیست، اما در ظهور کلاً هست. مثلاً یک سایه را در نظر بگیرید سایه هم هست و هم نیست و هستی بودن خود را از نور می گیرد. یعنی شما اگر نور را به کلی کنار بزنید اصلاً سایه نمود پیدا نمی کند. آنچه که سایه یک شکلی دارد، در واقع نمودی از یک شکل است، نه جرم و نه رنگی دارد و نه اصلاتی دارد، هیچ چیزی! فقط یک نمود است و همین مقدار هم به نور وابسته است. اما نور ظهور پیدا می کند و وجود است.

این ها یک بحث های دقیقی است که ان شاء الله در مطالب معارف بعد از این مراحل مقدماتی که یک مقدار در عمل به مسایل تربیتی ان شاء الله پیش برویم و یک انگیزه جدی پیدا بکنیم [باز می شود]. هدف از این بحث ها این است که ما یک انگیزه واقع بینانه پیدا کنیم؛ این حجاب و این دیواره و این ذهنیات غلط و باطلی که به دین در ذهنیات این جوان عزیز بافته اند که طالب است که این ها کنار بریزد و این نیاز در عالم واقع برای این انسان باز شود و این انگیزه به طور جدی ایجاد شود. ان شاء الله این بحث ها در محل خودشان باز خواهند شد.

پایگاه ندای پاک فطرت

www.nedayepakefetrat.ir

  @nedayepakefetrat